

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

اپوزیسیون در نیویورک

به محل اصلی تظاهرات که رسیدیم «چپ ها» را دیدیم که داشتند بساط شان را جمع می کردند و پرچم هاشان سرخ بود و از شیر و خورشید نشانی نداشت. آنها در ورودیه غربی خیابان چهل و هفتم، بین خیابان های شمالی - جنوبی اول و دوم، که به تظاهر کنندگان ایرانی اختصاص داشت، جمع بودند. خیابان چنان عریض و طویل بود که بنظر می رسید همه تظاهر کنندگان ایرانی می توانستند، همزمان و در کنار هم، خیابان را از آد미ان سرریز کنند؛ اما ترفند «زمان بندی برای جداسازی گروه ها» صحنه را تنگ و کم و بیش خالی کرده بود. و آنگاه دیدم که، در انتهای شرقی خیابان، صحنه را برای تظاهرات سکولارها می آریند. به دکتر حسامی گفتم: «این هم یاران ما!»

esmail@nooriala.com

استارت

صدای استارت ماشین که بلند شد تا سفر بلند رفت و برگشت 4000 مایلی مان را به واشنگتن و نیویورک آغاز کنیم، پیش خود گفتم: «چه خوب بود که ماشین همه کارها به همین سادگی، با یک استارت، شروع می شد».

و برگشتم و به شکوه میرزادگی نگاه کردم که دیگر باره در کنارش سفر بلند دیگری را به مقصدی دوست داشتنی آغاز می کردم. ما می رفتیم تا در نیویورک به یارانی بپیوندیم که از شهرهای مختلف برای شرکت در تظاهرات علیه حضور احمدی نژاد به آن شهر می آمدند. شکوه که از علاقه من به اصطلاح «آلترناتیو» خبر دارد، انگار فکر را خوانده باشد، با شروع حرکت ماشین، لیخندی زد و گفت: «برویم به دیدار اپوزیسیون آلترناتیو ساز!» و ایده این مقاله را هم او، همانجا، به من داد: «معتقدان سکولار ضرورت انحلال حکومت اسلامی هر یک خود آلترناتیوی برای این حکومت اند اما سی و یک سال است که موفق به آفرینش بدیلی متشکل و متحد برای آن نشده اند». من همانجا فکر کردم که می توان از دو نوع آلترناتیو عام و خاص سخن گفت. هر مخالفی یک آلترناتیو عام حکومت اسلامی است اما هنوز از آلترناتیو خاصی برای آن خبری نیست.

تفرقه در نیویورک

سر راه به نیویورک، دکتر آرام حسامی را از واشنگتن برداشتیم. به پیشنهاد او اتومبیل را جلوی دانشکده ای که در آن درس علوم و فلسفه سیاسی می دهد پارک کردیم و با اتوبوس رهسپار نیویورک شدیم. در طول راه، او برایمان شرح داد که امسال «هیئت برگزاری» و پلیس نیویورک زمان را بین گروه های اپوزیسیون تقسیم کرده اند تا از بروز اختلاف و دعوا در بین شان جلوگیری کرده باشند. این خبر شکوه را سخت غمگین کرد و تصمیم گرفت که بجای شرکت در تظاهرات ایرانیان به جمع دیگر ملیت هائی که برای همدردی با ملت های ستم دیده ای چون ایران به نیویورک آمده بودند بپیوندند. خودش دلایلش را در مقاله ای نوشته است و من در اینجا سخنگوی او نمی شوم.

پنجشنبه صبح دیر به نیویورک و محل اقامت مان رسیدیم و من و دکتر حسامی مجبور شدیم که، در نبودن تاکسی و دیگر وسائل نقلیه خالی، از هتل شتابان و پای پیاده رهسپار محل تظاهرات شویم.

همچنانکه می رفتیم از روبرومان گروه های ایرانی مختلفی که کارشان را به پایان رسانده بودند بسوی مان می آمدند. نخست پرچم ها و چترهای مزین به شیر و خورشید را دیدیم. یک ایرانی که دوشادوش ما می آمد گفت: «سلطنت طلب ها هستند». اما یکی دو نفر، از میان جمعی که به ما رسیده بود، مرا شناختند و برای سلام و احوالپرسی جلو آمدند و معلوم شد از گروه «ما هستیم» اند. وقتی، چند روز بعد، ویدئوهای مراسم شان را دیدم احساس غبن کردم که به موقع نرسیده بودم تا ابتکار جالب این گروه را ببینم. آنها در قلب نیویورک «گورستان شهدا» ی اپوزیسیون را بر پا کرده بودند؛ بر روی تکهء بزرگی از پارک، و با سنگ هائی که بر روی هر کدام نام شهیدی (چقدر از این واژه بدم می آید) نقر شده بود.

اندکی بعد به گروهی از طرفداران مجاهدین برخوردیم که پس از گروه اول، که نمی دانم چرا به نام سلطنت طلب ها خوانده می شدند، مراسم شان به پایان رسیده بود. آنها نیز با پرچم های شیر و خورشید نشان و بادکنک های ارغوانی و تصاویر رهبران شان در خیابان ها می گشتند و گاهی شعار می دادند.

به محل اصلی تظاهرات که رسیدیم «چپ ها» را دیدیم که داشتند بساط شان را جمع می کردند و پرچم هاشان سرخ بود و از شیر و خورشید نشانی نداشت. آنها در ورودیهء غربی خیابان چهل و هفتم، بین خیابان های شمالی - جنوبی اول و دوم، که به تظاهر کنندگان ایرانی اختصاص داشت، جمع بودند. خیابان چنان عریض و طویل بود که بنظر می رسید همهء تظاهر کنندگان ایرانی می توانستند، همزمان و در کنار هم، خیابان را از آدمیان سرریز کنند اما ترفند «زمان بندی برای جداسازی گروه ها» صحنه را تنک و کم و بیش خالی کرده بود. و آنگاه دیدم که، در انتهای دیگر خیابان، صحنه را برای برگزاری تظاهرات سکولارها می آرایند. به دکتر حسامی گفتم: «این هم یاران ما!»

در جمع سکولارها

واقعاً جالب بود که امسال، علاوه بر سلطنت طلب ها و مجاهدین و چپ ها، گروه جدیدی به نام «سکولارها» ظهور کرده و برای خود صحنه و جایگاه خاصی یافته بود. سعی کردم گروه های سکولار شرکت کننده را احصاء کنم. میزبان (تهیه کنندهء صحنه و میکروفن و...) اعضاء گروه جدید التأسيس «اتحاد برای دموکراسی در ایران» مقیم نیویورک بودند که اخیراً هم همایش «سکولار - دموکرات های آمریکای شمالی» را در همین نیویورک برگزار کرده بودند. از جمع اعضاء «جبههء ملی»، «حزب مشروطه ایران» (که اخیراً در نام خود تغییراتی داده است)، گردانندگان سایت «انتخابات آزاد»، «طرفداران سکولار شاهزاده پهلوی»، گروه «آینده نگری» و نیز بسیاری از منفردین هم می شد کسانی را در میان جمعیت دید. از «شبکهء سکولارهای سبز» یک گروه پنجاه نفری از تورنتو آمده بودند که علاوه بر انجمن خود گروه های دیگری همچون گروه ندای صلح و آزادی، گروه مهر ایران، جبهه متحد دانشجویی تورنتو را نیز نمایندگی می کردند. حسن زرهی و سوسن الماسی و یاران شان در هیئت تحریریهء نشریهء شهروند چاپ تورنتو نیز به همراه همین جمع آمده بودند. ایمان فروتن، که هفته ای پیش تر تشکیلات سکولار «نهاد مردمی» را براه انداخته بود، نیز میان جمعیت می چرخید - کامپیوتر به دست و چابک و پر انرژی. حسن

داعی هم بود، با چهره ای بسیار جوان تر از آنچه در تلویزیون دیده بودم. او را بوسیدم و خسته نباشید گفتمش. از چهره های اصلاح طلبی که اکنون بخارج کشور آمده و خود را با سکولارها همراه تر از بقیه می یابند هم می شد چند تائی را دید. با محمد تهوری (بنیانگذار مستعفی سایت جرس و همسر فاطمه حقیقت جو) و علی اکبر موسوی خوینی ها آشنا می شوم، دست می دهیم، ربوسی می کنیم، و تردیدها مثل برف آب می شوند. کامی کهن لو، فعال سیاسی قدیمی شهر بوستون، به دکتر حسامی و من و جمعی دیگر از حاضران خاطر نشان می کند که شام را حتماً در رستورانی میهمان او هستیم. از دید من، جمع سکولارها، با تی شرت های مختلف و پرچم ها و بنرهای گوناگون، خبر از شکل گیری نیروئی می داد که نه تنها در مقابل حکومت اسلامی، که در کنار دیگر گروه های سه گانه سنتی، قد علم کرده و می کوشد تا خطوط مشخصه هویت خویش را منظم و بیان کند. آنجا، تفرقه و دوباره کاری، و حتی رقابت و چشم هم چشمی، نیز در میان شان وجود داشت اما هر لحظه که می گذشت می شد دید که همدلی و رفاقت میان شان بیشتر گل می کند. یقین دارم که در میان گروه های دیگری که جدا از سکولارها به تظاهرات آمده بودند نیز اعتقاد به سکولاریسم بشدت وجود داشت و اگر این اعتقاد به وحدت عمل ترجمه نشده بود علت را باید در موانع دیگری جستجو کرد که سه دهه است میان ایرانیان تفرقه می اندازند. حتی مگر نه اینکه مجاهدین و شورای مقاومت شان نیز مدعی سکولار بودن اند؟ مگر نه اینکه شعار گروه «ما هستیم» نیز عبارت سکولاریسم را در خود دارد؟ پس، یقین دارم که دیری نخواهد پائید که از میان آنها نیز بر شمار گروه های سکولاری که تصمیم دارند در «عمل» با یکدیگر «ائتلاف» کنند افزوده خواهد شد.

اما ائتلاف برای چه؟

شاید این کلیدی ترین پرسش پیشروی گروه های سیاسی سکولار باشد، چرا که اگر آنها برای ائتلاف آینده خود دلیلی پیدا نکنند باید مطمئن باشند که ائتلاف شان راه بجائی نخواهد برد و از آن جز خاطره ای پر از شعار و هیاهو چیزی باقی نخواهد ماند. می توان همیشه، همچنانکه در این سی ساله، شعار داد، افشاگری کرد، نامه و پتیشن نوشت، اعلامیه صادر نمود و تظاهرات برآه انداخت. اما برای هیچ کدام از این کارها نیازی به «ائتلاف نیروهای سیاسی» نیست. هر نیرو، در حیطه و حجره خود، همواره به این کارها مشغول بوده است و همچنان نیز می تواند بکار خود ادامه دهد. نظر من، که بارها تکرارش کرده ام، آن است که اگر ائتلاف نیروهای سکولار در راستای ایجاد یک «آلترناتیو» سکولار در برابر حکومت اسلامی (که هم ریشه در داخل کشور داشته باشد و هم، با همفکری آن ریشه ها، بتواند مبارزات سکولار جنبش سبز را هدایت و هماهنگ کند) شکل بگیرد آنگاه می توان امیدوار بود که حرکت جدیدی در درون جبهه سکولار آغاز شده که از جنس حکومت اسلامی (در همهء تجلیات و گروه بندی هایش) نیست و تنها با انحلال این حکومت است که می تواند ادارهء کشور را به دست شایستگان منتخب مردم بسپارد.

به همین دلیل است که فکر می کنم چنین ائتلافی نمی تواند بدون داشتن «پیش شرط» هائی مشخص صورت عملی بخود بگیرد. مثلاً، سکولاری که خواستار «انحلال حکومت اسلامی» نباشد نمی

تواند جزئی از ترکیب «آلترناتیو سکولار حکومت اسلامی» باشد. چرا که کار هر آلترناتیوی نفی تمامیت «پوزسیون» است حال آنکه برخی از نیروهای «اپوزیسیونل»، با امید بستن به استحاله تدریجی حکومت فعلی، از قبول شعار «ضرورت انحلال حکومت اسلامی» تن می زنند. برای جزئی از اپوزیسیون بودن نیازی به نفی حکومت اسلامی نیست اما برای شراکت در روند آلترناتیو سازی این «نفی» ضرورت حیاتی دارد.

[و همینجا یاد آور شوم که «آلترناتیو سازی»، با همه ماهیت نفی کننده اش، لزوماً به معنی «براندازی خشونت آمیز» نیست و اعمال خشونت را برای نفی حکومت اسلامی حتمی نمی داند، در عین حالی که بطور قاطع نیز به نفی خشونت دست نمی زند، چرا که نحوه رویارویی نیروهای وابسته به آلترناتیو (و نه اپوزیسیون) را حکومت، با واکنش های خود، تعیین می کند؛ همانگونه که در سال گذشته شاهد بودیم که چگونه حکومت تظاهرات مسالمت آمیز پس از انتخابات را بخاک و خون کشید و موجب شد تا جمعیت بجان آمده در تظاهرات روز عاشورا دست به خشونت متقابل زند.]

چگونگی ساختن آلترناتیو

از آنجا که در این مورد در مقالات گذشته به تفصیل سخن رانده ام در اینجا به بیان این مختصر اکتفا می کنم که هر «ائتلاف» میان نیروهای سیاسی لزوماً به ایجاد «آلترناتیو سکولار و نفی کننده حکومت اسلامی» نمی انجامد یا، به تعبیری دیگری، لزوماً آفریننده این آلترناتیو نخواهد بود اگر همه شرکت کنندگان در ائتلاف به چند اصل زیر معتقد و متعهد نباشند:

- ضرورت انحلال حکومت اسلامی بهر صورتی که آلترناتیو درست تشخیص دهد
- ضرورت سکولار بودن حکومت جانشین، به معنی حذف نفوذ مذاهب و ایدئولوژی ها در حکومت
- ضرورت پایبندی این حکومت سکولار به اعلامیه جهانی حقوق بشر
- ضرورت حفظ یکپارچگی کشور در عین اعتقاد به اصل عدم تمرکز حکومتی، اداری و فرهنگی.

نیروهائی که به این چهار اصل اساسی اعتقاد دارند، پس از محکم کردن خطوط ارتباطی خود با یکدیگر، از طریق گفتگوهای مستمر و مستقیم، روند تدارک برگزاری یک کنگره ملی را آغاز می کنند. برای این کار وجود یک «کمیته تدارکات» ضروری است که از نمایندگان گروه ها و شخصیت های معتقد به چهار اصل فوق بوجود می آید و، از آنجا که وظیفه اش هموار کردن راه تشکیل کنگره ملی ایرانیان است، حق ورود به مسائل زیر را ندارد:

- بحث های سیاسی در مورد مبانی عقیدتی هر گروه
- بحث درباره گذاشتن شروط مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر در روند پذیرش شرکت کنندگان در کنگره

- بحث درباره نوع سیستم حکومتی آینده ایران
- بحث درباره استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی در برابر حکومت اسلامی

این کمیته که حقانیت (یا، به زبان رایج آخوندزده، مشروعیت) کار خود را از مؤسسان سکولارش گرفته است و مرتباً نتایج کار خود را به آنان گزارش می دهد، از یکسو می کوشد تا با چهره های

سیاسی مورد اعتماد مردم در داخل کشور ارتباط برقرار کند، و از سوی دیگر، دست به دعوت از عموم ایرانیان بزند تا جزو «مؤسسان کنگره» باشند و، در عین حال، در صورت تمایل و داوطلبانه، خود را برای عضویت در کنگره نامزد کرده، و هویت و سابقه و برنامه های خویش برای کنگره را بروشنی در اختیار کمیته بگذارند.

کمیته، سپس، فهرست داوطلبان عضویت در کنگره را به مؤسسان این کنگره معرفی کرده و از آنها می خواهد تا عده ای (مثلاً، پنجاه نفر) از میان آنها را بعنوان منتخبان خود برای شرکت در کنگره معرفی کنند.

این عده، پس از انجام انتخابات، و به مدد فعالیت ها و زمینه سازی های کمیتهء تدارکات، «کنگروه ملی ایرانیان» را بوجود آورده و، در پی شور و تبادل نظر، اعضاء خارج کشور «آلترناتیو سکولار حکومت اسلامی» را تعیین می کنند.

در پی این انتخاب، کمیتهء تدارکات نام «پیوستگان داخل کشور» را که برای شرکت در آلترناتیو اعلام آمادگی کرده اند به اطلاع اعضاء منتخب آلترناتیو می رساند و، بدینسان، آلترناتیو سکولار ایرانیان دارای دو شاخهء داخل و خارج کشور می شود که یکی آشکارا و دیگری بصورت مخفی فعالیت می کند.

وظایف آلترناتیو

بنظر من، «آلترناتیو سکولار و نافی حکومت اسلامی» سه نقش عمده را بازی می کند:

- هدایت و هماهنگی مبارزات در داخل و خارج کشور

- لابی گری برای جلب پشتیبانی نهادهای حکومتی کشورهای دیگر از امر استقرار حکومتی

سکولار در ایران

- آماده سازی خود، بعنوان «دولت موقت» برای ادارهء کشور در دوران گذار (که مدت آن را کنگره

تعیین می کند) و وصول به زمان انجام انتخابات آزاد برای تصویب قانون اساسی جدید و سکولار ایران و تعیین اعضاء قوای سه گانهء مملکتی.

مسائل مالی

برخی از سکولارها، با خوش نیتی تمام، می پندارند که انجام این «عملیات» مستلزم داشتن

بودجه های هنگفتی است که پیشاپیش باید منابع تأمین آنها را یافت و تعیین کرد. بنظر من، پرداختن نابهنگام به این موضوع می تواند، همچون دینامیت، کل تلاش آلترناتیوسازی را تخریب کند.

سکولارها باید، بجای اندیشیدن به «منابع مالی»، به «امکانات واقعاً موجود» در درون اردوگاه خود

بیاندیشند. هر قلم، هر کاغذ، هر کامپیوتر، هر شبکهء اینترنتی، هر رادیو و تلویزیون، و هر چهرهء مورد

اعتماد مردم خود سرمایه ای بزرگ برای این اردوگاه است و جزئی از سرمایه ای بیکران بشمار می رود که هم اکنون وجود دارد اما دسترسی به آن تا کنون عملی نشده است.

کمیتهء تدارکاتی در واقع باید با حداقل امکانات و بیشترین توانائی و انرژی، در کنار انجام وظایف

خود، بیشتر به اعتماد سازی در میان جامعهء ایرانیان خارج کشور بپردازد.

در این زمینه دوست دارم خاطر نشان کنم که آنهایی که می خواهند مبارزه را با ایجاد یک رادیو - تلویزیون ماهواره ای آغاز کنند در واقع سرنا را از سر گشادش می زنند. رادیو - تلویزیون ملی ماهواره ای سکولارها زمانی می تواند علت وجودی داشته و برد ملی پیدا کند که سکولارها توانسته باشند آلترناتیو خود را بوجود آورند. این آلترناتیو، بر اساس سرمایه های مادی و معنوی گسترده ای که در اختیارش خواهد بود، می تواند همه گونه رسانه ای را داشته باشد؛ رسانه هایی که همگان از چند و چون پیدایش و کارشان آگاه باشند.

ضرورت شفافیت

در همین چند ماهه تلویزیون هایی آغاز بکار کرده و یا در شرف تأسیس اند و هر یک خود را رسانهء اپوزیسیون و جنبش سبز می دانند. همهء آنها نیز اعلام می کنند که از محل «کمک های مردمی» تأسیس شده و اداره می شوند. این سخنان به شوخی بیشتر شبیه است؛ و هرکس که اندکی با چند و چون براه انداختن و ادارهء مستمر اینگونه رسانه ها آشنا باشد می داند که جز تکیه بر «خزانهء غیب» نمی توان یکشبه تلویزیون براه انداخت و از اینترنت به روی آنتن های ماهواره ای پرید. به همین دلیل هم هست که کمتر کسی به اینگونه کوشش ها با دیدهء اعتماد می نگرد و حوزهء نفوذ اینگونه رسانه ها نیز، از دیدگاه سیاسی، به پیروان و طرفداران و یاران مؤسسان محدود است. بنظر من، کار آلترناتیو سازی جز با «شفافیت سربلندانه» ممکن نیست. آنکه در خفا کار می کند لابد از افشای چیزی می ترسد که مردم نباید از آن خبر داشته باشند. البته که می توان در گروه های کوچک و بزرگ و در اطاق های در بسته به مفاهمه نشست و گفتگو کرد. این جزو ذات و طبیعت کار سیاسی است. اما آنجا که کار به ائتلاف و اقدام جمعی و آغاز روند آلترناتیو سازی می رسد همهء امور باید بصورتی شفاف انجام شوند. آنچه ناشفاف و کدر است بلافاصله از توطئه و گاویندی و قول و قرارهای پنهانی خبر می دهد و نمی تواند مقبولیت عام پیدا کند. من فکر می کنم که تا به امروز مهمترین علت شکست اکثر کوشش های اپوزیسیون در انجام طرح هایی که داشته به این «عدم شفافیت» بر می گردد. در این مورد اگرچه می توانم نمونه های مختلفی را متذکر شوم اما، به نفع همدلی بین سکولارها و جلوگیری از بروز هرگونه شبهه ای نسبت به نیت خیر انتقاد کننده، از خیر این موضوع می گذرم و یافتن چنین نمونه ها و علت های شکستی را بخود خواننده وا می گذارم.

سوقات سفر

در راه بازگشت به شکوه گفتم که «من با جیب های پر از امیدواری به شهرمان بر می گردم». شکوه نیز، در عین دلخوری از تفرقهء دلشکنی که دیده بود، خبرم کرد که دل او نیز سرشار از شادمانی و امید است.

راه دراز بود و قصه هایی که برای هم گفتیم درازتر. از کوه ها و رودها و دشت های بسیار گذشتیم تا، در دومین روز سفر بازگشت، غروب هنگام، به شهرمان، دنور، رسیدیم. خیلی ها اعتقاد دارند

که غروب آسمان دنور را در هیچ کجای دیگر دنیا نمی توان یافت. و من به یاد هفده سالی پیش می افتم که در شهرهای مختلف امریکا برای انتخاب موطن جدید خود می گشتیم و در غروبی شگفتی آور به دنور رسیدیم. ابرهای سرخ و آسمان مسی رنگ، در شهری که یک سویش را رشته ای از کوه های بلند بسته و در سوی دیگرش کویر و دشت بزرگ و نفس گیر امریکا نشست، با هوای خشک و سطح مرتفع اش، بی اختیار ما را به ایران برگرداند، به شهر زادگاه مان. و همانجا مصمم شدیم که در این شهر ساکن شویم. هنوز هم، صبحگاهان که چشم از خواب و رؤیا بر می گیرم و هوای این شهر را به سینه فرو می مکم، احساس می کنم که به زادگاهم بازگشته ام. شکوه معمولاً به میهمانانی که از نقاط دیگر دنیا به دیدارمان می آیند می گوید: «دنور درست مثل تهران است؛ اما بی دود و حکومت آخوندی!» و من آرزو می کنم که زنده باشم و روزی، بر شاهبال آلترناتیوی که یقین دارم ساخته خواهد شد، به زادگاهی برگردم که از دود و حکومت آخوندی خلاص شده باشد. نبودم هم باکی نیست. بی شمارانی هستند که به عشق دیدار وطن آزاد شده شان بسویش پر خواهند کشید. اما شما مشفقانه بپذیرید که آرزو بر جوانان دیروز هم عیب نیست.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com